

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تصمیم

ماجرای عشق پاک دو جوان عرب دختاری

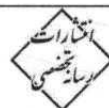
نویسنده: ناصر نیکفر

ویراستار: سعید نیکفر



انتشارات رسانه تخصصی / ۱۳۹۷

سرشناسه	نیکفر، ناصر، ۱۳۱۴ - ۱۳۹۴.
عنوان و نام پدیدآور	تصمیم، ماجرای عشق پاک دو جوان عرب بختیاری
مشخصات نشر	تهران : انتشارات رسانه تخصصی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۲۶۰ ص.
شابک	978-600-293-320-1
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	Persian fiction -- 20th century
شناسه افزوده	نیکفر، سعید، ۱۳۴۰ - ویراستار
رده بندی کنگره	IR ۸۱۲/۲ ۱۳۹۶ ت ۷۴۴۵ ی/
رده بندی دیویی	۶۲۱/۱۴
شماره کتابشناسی ملی	۴۲۰۰۳۹۱



- نشانی: تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به میدان فردوسی، خیابان کندوان، پلاک ۸.
- تلفن: ۰۹۱۲۳۰۴۹۱۰۹-۶۶۱۳۷۳۱۲-۶۶۳۷۳۰۸-۶۶۷۳۷۱۳۳ طبقه همکف

تصمیم

ماجرای عشق پاک دو جوان عرب بختیاری

- نویسنده : ناصر نیکفر
- ویراستار : سعید نیکفر
- نوبت چاپ : اول / ۱۳۹۷
- تیراژ : ۵۰۰
- شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۳-۳۲۰-۱
- قیمت : ۲۵۰۰۰ تومان

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

زین قیام و زین قعودم، زین رکوع و زین سجودم، جملگی استغفرالله

« مقدمه »

برای شروع کلام نخست لازم است، پیام خداوند راهنمای عمل ما شود و بهترین کلمات و جملات زیبای دعا بدون کوچکترین شک و تردید و دودلی برای خود و خانواده ثواب، و برای سایرین راه نجات باشد. یکی از راههای رسیدن به خدا دعا است که اگر با خلوص نیت باشد مورد قبول حق قرار می‌گیرد.

« توصیف صفات خدا برابر با کل هستی و نیستی است »

آنچنان که ابو-مزه ثمال در دعا‌های خود خدا را اینچنین بیان می‌کرد :
خدایا به بزرگی خیرت، بزرگند که اگر مرا از درگاه خود برانی، روی بر نخواهم تافت و از نیازمندی و عجز و زاری سر نخواهم برد.

« خدایا دل من از رحمت و کرم تو آسوده است، و بدان اطمینان دارد »

تا باز شود دری که بگشود خدا در خانه دل بچشم دل بیند یار

خداوند به موسی « کلیم الله » خطاب کرد : « موسی) مرا دوست بدار و نزد مخلوق محبوبم کن . موسی(ع) عرضه داشت: خداوند! من شما را دوست دارم اما چگونه شما را محبوب خلق گردانم؟ خطاب آمد : ز حق ، نعمتهایی را که به آنها عطا کرد ، اظهار خاطرشان آور .

ان الله جمیل و یحب الجمال « خداوند زیباست زیبایی را دوست دارد »

هر آن نقشی که در صحرا نهادیم تو زیبا ، من که ما زیبا نهادیم

این داستان یک سرگذشت است که با سادگی اش خواننده را به تیر و شمشیر می‌کشاند . ماجرای عشقی آتشین ، زیبا ، دل انگیز و سرشار از محبت که عشاق عالم آن را در می‌کنند عشقی یکدل و یکرنگ که سرنوشت همه ناکامی‌ها و آرزوهای دست نیافتنی است .

« آنجا قرب عزای مرگ عزیزان از دست رفته می‌باشد »

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
افراد این داستان همگی دارای افکار متفاوتی هستند که در میان آنها از هر قوم، سلیقه و موقعیتی می‌توان یافت. در این ماجرا آدم‌های خوب و بد وجود دارند هر کدام در این کره خاکی ماموریتی دارد که باید آن را به سرانجام برساند. این رسالت از زمان خلقت حضرت آدم تاکنون ادامه داشته و نسل در نسل ادامه یافته تا به ما رسیده است. این یک داستان تاریخی نیست بلکه تنها یک ماجرای

حقیقی است که نویسنده علاقمند است این حقیقت را که برگرفته از زندگی خود و دوستش فرحان است به رشته تحریر در آورد.

جوانی اصیل به نام فرحان از طوایف عربهای خنیفر ساکن در شوش بود. پدرش شیخ مجید نام داشت که پدر در پدر به حاتم طایی می‌رسند. این جوان عشق را خارج از تن و احساسات انسانی و فراتر از جنس خاکی می‌بیند. عشقی مقدس ولی بسیار سخت که عشاق، خطرات ناشی از آن را به جان خریدند. عشق در حقیقت یک موهبت الهی است که خداوند به امانت نزد مردم گذاشته تا هر کس که مدعی عشق زمینی است، وارد میدان کارزار شود.

سخت تر شد بند من از پند تو عشق را نشاخت دانشمند تو

ناصر نوسه فرحان از طوایف هفت لنگ بختیاری می‌باشد که حدود این طوایف را استانهای چهارمحال بختیاری و سی‌س زبای از خوزستان را در بر می‌گیرد. ماجرای این کتاب که فرحان و ناصر پشت سر گذاشته‌اند، ستان شیرین و واقعی است. این حقیقت به سادگی عشق را بیان می‌کند آنها با اراده‌ی قوی و با مثابته‌ی کوشش سر می‌گذارند، به خوانندگان نشان می‌دهند خواستن توانستن است.

نویسنده در دوران زندگی خود فهمیده که تجربه، درسی است که ایشان به سختی و زحمت زیاد فرا گرفته‌اند و با فداکاری جانانه در راه به سر رسیدن افکار یاران و رفقا پیش قدم می‌شد. کسی که در راه رسیدن به هدفش قدم می‌گذارد باید برای موفقیت آینده‌اش برنامه‌ریزی کند. برای ورود به وادی عشق باید چشم بصیرت را باز کرد یعنی اول باید خود مجتنب شوی، آنگاه به دنبال لیلا بگردی. در این داستان بعضی کلمات عرفانی و فلسفی را در استعاره‌ها شناخت، گنجاندیم تا اگر نیاز باشد آنان را در زندگی خود مورد استفاده قرار دهیم. آنچه در قلب است به دلت، کیفیت زندگی را باعث می‌شود و محتویات ذهن، وضعیت زندگی را بوجود می‌آورد.

نویسنده در قالبی بسیار ساده و روان ماجرای زندگی یک روستایی به توانست، استعداد فراوان و نبوغ ذاتی و وجود تعصبات خشک عشایری، راه خود را پیدا کند، به رشته تحریر در آید. کتابی با نگارش ساده به صورت حکایت و داستان حقیقی و واقعی که مهیج است و به خواننده حال عرفانی می‌دهد.

در کتاب نفس خود چون بنگرم جز سیاهی نیست پیدا در متون دفترم

هزاران هزار سال از قهر خورشید همسوز می‌گذرد ولی این ستارگان خود در عظمت شکوه و نورافشانی‌های شبانه را از خورشید عالم سوز می‌گیرند زیرا خورشید می‌تواند به دست و اراده خود تمامی آسمان را به زمین داغ بکشاند و مغرورانه تمامی هستی هفت آسمان را به زنجیر اسارت

مصلوب کند. در کل آسمان، تمام ستارگان از نور خورشید بهره می‌گیرند و نورشان تمامی هستی را روشنایی می‌بخشد و از آن همه موجودات، آسمان را ظرفیت داده که جانشین او روی زمین باشد.

« همه مخلوقات آیت الله می‌باشند یعنی بزرگترین نشانه خدا روی زمین هستند »

نویسنده زخم‌هایی را که از قلم نوش جان کرده بود، به یاد می‌آورد و در مقابل آن همه ناملایمتهای هرگز خم به ابرو نیاورد و کمر خم نکرد. ایشان به چند صفت دیگر نیز آراسته بود مسلم است کسی که در همه این امور کار کند در هیچ یک از آنها مانند متخصص در یک فن صاحب نظر و مبتکر نم‌شود.

به قریب عتی شامی :

هر کس شعری بگوید و یا کتابی بنویسد، هدف تیرهای دشمنان و زبانه‌های تند آنها قرار می‌گیرد. مگر آن کسانی که به عدل و انصاف بنگرند و بدون هوی و هوس حکم بنمایند و این اشخاص بسیار کم‌اند.

آدم‌هایی که دارای اعتماد به نفس پایین هستند اغلب در تصمیم‌گیری‌های خود دچار مشکل می‌شوند. آنها برای امور جزئی : ن خای : یادی صرف می‌کنند تا بتوانند تصمیم بگیرند. هر چه فرد اطلاعات و آگاهی‌های بیشتری در زمینه دعوع خود داشته باشد، قدرت تصمیم‌گیری آن شخص بالاتر خواهد رفت. شک، تردید و دودلی اگر به جان فرد تصمیم گیرنده بیفتد، قدرت تشخیص را از دست می‌دهد و این عدم تمرکز مثل خوره به جان او می‌افتد که باعث می‌شود آن فرد نتواند تصمیم درست بگیرد. دانشمندان فعالیت مغز را در تصمیم‌گیری آن‌ها بررسی کرده‌اند و متوجه شده‌اند که افراد معمولاً ده ثانیه قبل از اینکه آگاه شوند تصمیم گرفته‌اند.

عدم تصمیم‌گیری درست، آسیبهای زیادی به همراه دارد که مهم‌ترین آنها :

* شک و تردید در تصمیم‌گیریهای آینده خواهد بود که این یعنی ترس به نقطه صفر است.
 * انسان بکلی فاقد شجاعت در عمل شده و باعث می‌شود که شجاعت بکلی از بین برود و شخص تصمیم گیرنده از روی ترس دست به اقدامات پیش‌بینی نشده بزند که مرکز قابل جبران نیست. زمانی که فرد دچار اضطراب می‌شود احتمال شکست افزایش می‌یابد و قدرت ریسک‌پذیری کاهش می‌یابد.

* یکی دیگر از این آسیب‌ها هوای نفسانی است.

این سرزمینهای خیال انگیزی که دوران گذشته من در آغوش آنها محو شده و خاطره شادبها و مسرتهای آن، ولوله آرزوها، هوسها، رنگ و جلای عشقها و صفای خاطر اطرافیان آرزومند است. یاد دوران کودکی که قرین جلوه زیباییهای طبیعت در دلنشینی آن سکوت‌های وحشت انگیز غروب

کوهستان بوده است و همراه زمزمه‌ی پر حیات نسیم آن روز تمام شده. پرواز خوابهای شیطانی و هوسهای آن زمان کامکاری و جوانی، سکوت‌های مستانه باغها در حلاوت آن روزهای گرم و جوانی در آن تاریکی زیبا و پر حشمت شبها، زمزمه‌ی نسیم ملایم و مستی، مانند زمانی است که در اثر خوردن شراب یا عرقیات به انسان دست می‌دهد.

در میان شاخسار درختان کوتاه و منظره آفتاب روشن و خنده روی مرداد ماه که با غروب خود، طلوع مهتابی پر از کرشمه و ناز دشتهای وسیع نیمه تاریک را نوید می‌داد و در آن جلوه سحرآمیز تپه‌ها و ماهورها و آن منظرخوانهای گسترده‌ای که بسا سرمای پر از شور و عشق و شراب در پای آن گذاشته می‌شد. دیگر رنگ و جلای قیافه‌های عشاق و یارانی که سرانجام در شیار تاکستانها یا درختان چنار، محو می‌شدند و زمزمه‌های مستانه‌ی آواز خوانی که تا آخرین صبح زندگی زیبا و عزیز است می‌بینم که آرزوهای بن‌ظرت نمایی می‌کند.

آیا سرزمین‌های بی حاصل گذشته گنجینه‌هایی از خاطرات بجا مانده است؟ آیا من در این سرزمین‌های بی حاصل بسا مانده گنجینه‌ای از خاطرات را بجا گذاشته‌ام؟ خداوند خود گواه است که نویسنده، کلمه به کلمه هر سر این «استان» را با چه سوز و اشتیاقی در آن زمان که سراسر شور و هیجان بود، به دست آورده! همه موجودات بری من تا آخرین صبح زندگی زیبا و عزیز هستند، می‌بینم که آرزوهایی تعیین کننده شاید بین‌ها را که این زمزمه‌های فراوان من بی‌تاثیر نیستند، حال موسم درو رسیده من از جوار شما که قلب و روح مرا تصاحب کرده‌اید و جان و آرزوی مرا با نگاه و تمنا و غرورهای خود بدست آورده‌اید، برای چند لحظه مفارقت خواهم کرد. اجازه دهید در این موسم کار و زندگی روستایی، شما و شهر زیبا و عزیزتان را ترک کنم. آیا این آرزوی من بدست شما زیبارویان و شما یاران من بر آورده می‌شود؟ بگذارید این ایام حرخ اطره را در میان آن مزارع گرما زده و دشت‌های ساکت در انزوای سرزمین‌های خیال آور، در سکوت بگذرانم. غوغای شما و فریاد هوس‌ها و نهیب و جور عشق‌های شما یک چند بس است. من با رفتن به این سفر، زمانی گنجینه‌ها و دفینه‌های ساکت و خاموش را که از ایام خواب و خیال کودکی سراغ کرده‌ام، بدست خواهم آورد. به این شرط که اجازه دهید بطرف این سامان دور دست متروک سفر کنم، نگذارید سفر کنم، بگذارید پرواز کنم در آن آسمان فیروزه‌ای که به رنگ نگاه‌های صاف، آسمان را در بر گرفته و یک چیز مثل گنجشک از سر مستی معلق می‌زند.

امان از دست این همه آرزو و خیال‌های واهی که بیشتر برای من می‌آیند. دوستان من، عشق‌ها و محبت‌های شما برای من همچنان پوشیده و سر به مهر خواهد ماند. افسانه‌ها و شعرها، ترنم‌های دلکش شما و نقش و نگار هنرها، نعمات خدایی، موسیقی‌هایتان و تبسم‌های آرزو پرور و نگاه‌ها و

اطوار شما مهر رویان و حتی قهرها و آشتی‌ها، همه و همه جای خود، من با این سفری که در پیش دارم همه اینها را برای مدت نامعلومی ترک خواهم کرد. در عوض تمام اینها را در بازگشت از سفر تلافی می‌کنم و برای شما سوغات‌ها و ارمغان‌های فراوان خواهم آورد. آری عزیزان من، عشق‌ها و گله‌های شما را به جان خریدم و جبران می‌کنم.

پدرم ساده نویسی را بسیار دوست داشت و نکات مهم اخلاقی را حتی اگر چندین بار هم تکرار شده بود، نقل می‌کرد. وقتی از او درباره دوستان و آشنایان می‌پرسیدند، ایشان می‌گفتند همگی آنها برایشان یک هستند و هیچکدام بر دیگری برتری ندارد. او بفضل و لطف پروردگار قلم می‌زد او در نوشته‌های خود نکات مهم عرفانی را که از بزرگان نقل شده است در بیشتر کتابهایش آورده و هر جا کلامی، شعری یا نصاب اخلاقی زیبایی دیده آن را در روح و قلب خود جا داده. ایشان شخصیتی مستقل داشت که پیرو سالی بود و از حیث گفتار و کردار بر دیگر دوستانش، خودنمایی می‌کرد و از عیب جویی و خودخوانی پرهیز می‌کرد.

ماه روی دره‌های زاگرس، حشر بود وصف ناشدنی. رودخانه کارون می‌نالد و صدای آن مثل بلبل‌ها در گلولی کوه می‌پیچید. در تمام شب مهتاب شیار لغزنده و ماریج آن دیده می‌شد. نصف شب در ته دره همه‌ها خاموش شده و من درود می‌ستم بر آنها که در نشاط هستند از نوشیدن شراب. دره در خاموشی ترسناک، کوهها مثل پهلوانان ایستاده. غول آسا و مهیب دور و بر ما صعود کرده و کوچکترین صدا را طنین می‌انداختند. همه‌ها رودخانه از میان دره مثل صدای بهم خوردن بال فرشتگان بلند بود و دره تاریک. شب با یک مفهوم واحد بر دره مسلط شد و دره در تاریکی ماند. تازه روز بلند شده بود و نخلستانها از گرما همه‌ها داشتند. از میان دره‌ها صدای بلبل‌های جفت گم کرده در شیار نخلستان راه می‌رفت و با خود زمزمه می‌کرد.

گر تو فهمی این بیان را دور نیست / و نه فهمی کس از این دستور نیست

دنیا هر چه باشد کم است و از بزرگان و صاحبان کرم نباید کم خراست و وقتی آخرت را خواستیم، دنیا در جنب آن کم است. هر کس که پیش بزرگی می‌رود، هدیه‌ای می‌برد که در آنجا کمتر وجود دارد. حالا ما هم که به درگاه خدا می‌رویم، هدیه‌ای که در آنجا نیست می‌بریم آن چیست؟ آن فقر است، احتیاج است، چون خدا غنی است و ما محتاجیم. در آنجا فقر و ناداری و عجز و نیازمندی می‌پسندند. این است که فرمود: الفقر فخری

اینجا تن ضعیف و دل خسته می‌خرند / بازار خودنمایی از آن سوی دیگر است

نویسنده این داستان جناب مرحوم ناصر نیکفر از اقوام هفت لنگ بختیاری است که در سال ۱۳۱۴ در خانواده ای پاک دامن، اهل دین و دیانت چشم به جهان هستی گشود و مادیات هیچ تأثیری در زندگی او نداشت.

ناصر خان از همان دوره ی تحصیلی در مدرسه نسبت به نابرابریهای اجتماعی حساس بود. از این که می دید امتیازات طبقاتی در جامعه ملاک شایستگی و احترام به شمار می آید، رنج می برد. همین برخورد او با مسائل اجتماعی بود که ایشان را به سوی نویسندگی هدایت کرد.

ایشان به روزنامه نگاری و خبرنگاری علاقمند بود که بعدها با حمایت دوستان و آشنایان به آرزوی خود رسید با کمک مادر و راهنمایی دوستانش، شغل نویسندگی را فرا گرفت. او عشق پرورش را محرومان اجتماع و رنجهای عمیق خود آنها را لمس کرده بود، با نوشتن ابراز می داشت. با قلم مو خاف او مسائل اخلاقی انسان می پرداخت. مسائلی که می تواند به روح انسانی لطمه بزند و راه سعادت و آرامش بی نصیب سازند. برای بشریت احترام والا قائل بود تعالی اندیشه ها و احساسات بشر را سامان دهد، ارزش برگزیده ی او بود. او نوزادان و بچه ها را دوست داشت، دلش برای آینده بچه هایی که هرگز دست نوازش پدر و مادر را بر سر خود حس نکرده اند، با نگرانی می تپید.

ناصرخان تمام اندیشه ها، ترس ها و امیدهای خود را بر آثارش به روشنی منعکس می کرد. قهرمانان قصه ها و ماجراها را بیشتر از میان بستگی نزدیکش انتخاب می کرد. با بیم ها و امیدهایشان می زیست و با سرگشتگی فکری شان همراه بود. با نبود تمام کوششهای ناصرخان در کار نویسندگی، تجربه های نخستین وی، به نظر موافق ناشرین برای چاپ جلب نشد ولی او ناامید نشد. انگیزه ای که او را به نوشتن وادار می داشت، قوی تر از هر محاصرتی بود. عاقبتی او را بر می انگیزخت که قدمتی به درازای عمر بشر دارد عشق به هم نوع، گلها و صدها جملات عاشقانه دیگر که در آن می توان عشق را از زوایای مختلف ارزیابی کرد.

ایشان همیشه در طول ماه ها و سالها کتابهای مختلف می نوشت. لحظاتی که از دستش نمی افتاد درست در لحظاتی که سایه های نومیدی می رفت افکارش را تیره کند، ناگهان موفقیت به او چهره نشان می داد. اولین تحقیقات خود را در خصوص کندوکاو در ایل عرب بختیاری، در سال ۱۳۳۲ نشان از زحمات زیادش بود ولی کوتاه فکران با اعصاب ایشان بازی می کردند وقتی می دیدند حریف قلم او نمی شوند، به ایشان حرفهای ناشایست می زدند، که باعث شده بود وحشت در وجودش رخنه کند ولی همفکری بعضی از فرهیختگان که او را تشویق می کردند، نویسندگی را کنار نگذاشت و همین باعث شد که داستان «تصمیم» که یک ماجرای خواندنی است، بوجود آید.

این موفقیت نخستین بار چنان دلگرمی و شوق به او داد که سرانجام توانست با کتاب «تصمیم» دومرتبه به نویسندگی روی آورد. تحقیقات او در خصوص کندوکاو در ایل عرب بختیاری باعث شد که طوایف عرب کمبری دیگر در میان عربها و لرهای خوزستانی، با افتخار و سربلندی، خود را معرفی کنند. از همه مهمتر کتاب دلاور بختیاری، قصه یک عشق لطیف است، عشقی که گمشده قلبهای سرگشته است، عشقی که در بدگمانی و تردید و ناسازگاری ریشه می‌یافت. با اندوه و رنج ریشه می‌کند و با امید رهایی، بارور می‌شود. نویسنده در گزینش این گزیده‌ها دقت فراوان نشان داده به صورتی که برای شیرینی کار و رفع خستگی، از اشعار شیوا و ماندگار آنان استفاده کرده.

ایشان در شرح احوال و آثار خوانندگان به تحلیل روحیات و شخصیت آنان توجه بسیار کرده و خواننده در پایان این کتاب به راستی حس خاصی به او دست می‌دهد حسی که دیگر برای او نه فقط یک نام و نشان است بلکه یک شخصیت آشنا است.

الهی اگر در این کتاب خبر و آگاهی به خلق نهفته است به سرانجامش رسان .
در خاتمه از خداوند متعال بخاستاره روز به روز چراغ معرفت را در این کشور نورانی نماید اگر کمی و کاستی در زمان حیاتم در این اثر دیده شود به نظر اغماض در آن ننگرید .

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید . هم مگر لطف شما پیش نهد گاهی چند

سعید نیکفر